

روزی رویاهای زنان دربند ایرانی به واقعیت می پیوندند... دل نوشته رضا خندان به مناسبت سالروز بازداشت نسرین ستوده

دوشنبه ۱۴ شهریور ۱۳۹۰ - ۰۵ سپتامبر ۲۰۱۱



مدرسه فمینیستی: يك سال گذشت... امروز ۱۳ شهریور است سالروز بازداشت نسرین ستوده ۳۶۵ روز پیش در چنین روزی در پی هجوم ماموران امنیتی، به محل کار و خانه، او را احضار و بازداشت کردند. ماموران امنیتی خود را به دروغ پستچی معرفی کردند. نوشتن در مورد سختی های يك سال گذشته کار چندان سختی نیست. اما نوشتن از ناملايمات چیزی را عوض نخواهد کرد جز ایجاد یاس و ناامیدی. همچنین ناله و نفرین هم راهی برای ما نخواهد گشود. بار سنگین این سختی ها را ما و دوستان مان با هم بر دوش کشیدیم بنابر این نیازی به تکرار آن نیست. بدون تردید نسرین و همه ي زندانیان بی گناه دیر یا زود آزاد خواهند شد و آنانی که دست به چنین کاری زدند همانجا خواهند ماند و این ما هستیم که باید آرزو کنیم که آنها نیز از زندان خود ساخته رها شوند تا همگی در صلح و آرامش، دنیای شادی را تجربه کنیم.

دنیایی که در آن عشق و دوستی حرف اول را می زند.

یکسال گذشته آزمونی بود برای ما و همه آنهایی که او را می شناختند و حتی کسانی که او را بازداشت اش کردند.

يك سال تمام تلاش کردیم تا اجازه ندهیم رفتار ناشایستی که با نسرین به عنوان انسان، مادر، وکیل و در نهایت يك متهم از نظر دایره ي قضا انجام شد باعث نشود تا بذر نفرت در ما و کودکان ما کاشته شود.

سعی کردیم نجابت کلام را نه از سر هراس کسی بلکه بخاطر کرامت انسان فراموش نکنیم حتی در مورد کسانی که هر کاری توانستند کردند برای شکستن عزیز دربندمان و حتی خانواده مان.

این یکسال هم برای نسرین و هم برای ما و دوستان بی نظیرمان تجربه ی بزرگی بود برای اینکه همدیگر را دوباره پیدا کنیم و بزرگی های هم را ببینیم و بتوانیم بیشتر دوست بداریم همدیگر را. تجربه ای بود تا اطرافیان مان را دوباره کشف کنیم تا همت و فداکاری آنها را شاهد باشیم و تحسین کنیم بزرگی و بزرگواری آنها را.

قدر نهم کودکان مان را و منش بزرگ آنها را، زمانی که موفق نمی شدند پس از هفته ها و حتی ماه ها بی خبری برای لحظه ای مادرشان را ببینند خم به ابرو نمی آوردند و غم دوری مادر را در دل های کوچک شان می ریختند. در این تجربه ی بزرگ کسی مردود نشده است حتی آنان که این شرایط را به وجود آوردند. حتم دارم آنان نیز درس های زیادی آموخته اند.

در این یکسال، روزهایی را تجربه کرده ایم که هر يك از آن روزها کافی بود برای خرد کردن آدمی، ولی برای ما همه ی آن روزها تبدیل به خاطره شد.

مطمئن ام نسرین هم با من هم عقیده است در این که، در یکسال گذشته با وجود ناملایمات و سختی ها، فرصت بی بدیلی ایجاد شد تا خود را بهتر بشناسیم و بیشتر دوست بداریم همدیگر را. در آخر دوست دارم قسمتی از نامه و شعری را که از زندان برایم فرستاده است در اینجا بیاورم: "من شك ندارم روزی رؤیاهای بزرگ زنان دربند ایرانی به واقعیت می پیوندد، رؤیاهایی که با صلح و آرامش و دوستی قرین است. آن روز خیلی دیر نیست."

- پنداشتیم تهی دستیم و بی چیز
- اما زمانی که آغاز شد از دست دادن همه چیزی،
- هر روز برایمان خاطره ای شد،
- آنگاه شعر سرودیم
- برای همه ی آنچه داشتیم
- برای سخاوت پروردگار

«آنا آخما تووا»